



دکتر رویین

2010/27/ 01

ما و شاهنامه فردوسی

در نخستین شماره « خاک » لازم بود از سرآغاز مدنیته ارجمند ، سخن گفته آید که در هر برگ آن ، نقش روشن خاکی را میتوان دید که مردمی با کار و پیکار شان فرهنگ گسترده دامان و ریشه داری را پی افکنده بودند . این البته مایه سر افزای و افتخار ما و بشریت فرهنگ پرور است . ولی این بحث را در مجال دیگر وا میگذاریم و از علل عدم اقبال ما به فردوسی و شاهنامه میگوییم .

شاهنامه فردوسی اثریست در اوج هنر سخنوری نوشتاری ، در جامعه شناسی تاریخی ما ، در ایمان زرف به اصول اخلاق پسندیده انسانی و در بیان استوره (اسطوره) ها و آیینهای ملی و مردمی ما . آینه یی در برابر ما که در آن خود را و گذشته خود را با همه کمبود ها و زشتیها و با همه پاک نهادی ها و خوبی های ما بنگریم . بدانیم که کی بوده ایم و چی گونه زیسته ایم . چی داشته ایم و چی نداشته ایم .

ازین جاست که میگوییم شاهنامه آینه یی است قد نما در برابر ما و چنین اثری بیشتر از هردورانی دیگر برای ما (این زمانی) است اگر بتوانیم آنرا برتاییم و دریابیم . جای بسی افسوس است که سالیان دراز آنرا بر نتابیدیم چرا که سیاست فرهنگی ما در گذشته ها ، این اثر بزرگ را برایمان بیگانه وانموده بود و آنرا به گوشه یی رانده . سیاست قبیله سالارانه ، سیاست ضد ملی در پوشش جانبداری از به اصطلاح (وحدت ملی) که اگر از ریشه ات و از افتخارات ملی ات میگفتی ، آن به گونه یی کوششی در راه برهم زدن آن وحدت موهوم تلقی میگردید و میدان چنان کاری ازت گرفته میشد . چرا که یکی از نمود های بافت قبایلی آن است که انتقاد کردن بر شیوه های همه گیر اندیشه های کلیشه یی ، پوسیده و دگمها و تابو های مرسوم که با سخت جانی از سوی دولتهای قبیله پندار ادامه مییافت ، جرم نا بخشودنی به شمار میرفت .

رویداد های بیست سال پایانی باز هم به این گفته مهر پذیرش میگذارد . آنهمه کشت و خون که در کشور جان گرفت و هنوز هم روان است اگر از دست اندازیهای بیرونیان چشم ببوشیم ، انگیزه درونی را بشترینه در فوران احساسات سر کوفته ملی ، عقده ها و سختگیریهای قومی باید جستجو کرد که از سالیان دور بدینسو دامن ما را گرفته است .

انگیزه دیگری که بازهم از همان سیاست ضد ملی دولتهای گذشته ریشه میگیرد آن است که کوشش به خرج داده میشود تا از سر چشمه های والای فرهنگ ملی خویش دور بمانیم و از خود بیگانه گردیم تا شاهنامه و آثاری از این دست را که بسته به تاریخ ، زبان و ادبیات فارسی دری است به گونه غیر مستقیم بسته به ایران کنونی بدانیم . من خود در دانشکده زبان و ادبیات کابل چنین تلاشها و جفا ها را به چشم دیده ام . که آگاهانه ذهن و روان شاگردان دانشجو را در باره شناخت حقایق فرهنگ ملی شان سمت و سوی ناروا میبخشیدند . گذشته از این گونه شیوه های آشکاره و نا آشکاره ، در باره فردوسی ، هرگز نشستی پژوهشی یا یاد کردی از سوی دولت بر پا نگشت . نه تنها از او که از ناصر خسرو ، سعدی ، حافظ ، نظامی ، رودکی و برخی دیگر از ستاره گان درخشان ادب و زبان دری نیز . بگذریم از این که هیچگاه از مایه های داستانی شاهنامه که در این آب و خاک روی داده اند فیلمی برای جوانان کشور ساخته نشد تا بر غرور شایسته ملتی صحنه گذاشته میشد . مگر ما حق داشتیم شاهنامه را به دست فراموشی بسپاریم ؟ یا شخصیتهای جهانی شده خودمان را در محدوده تنگی بگنجانیم و آنگاه به آسانی کنار شان بزنیم به این بهانه که اینان یا از سر زمین ما بر نخاسته اند یا اندیشه های شان منع مذهبی دارد (۱) . تا جایی که به یاد دارم تنها از مولانا عبدالرحمان جامی ، دقیقی بلخی ، سنایی غزنوی ، وخواجه عبدالله انصاری ، مولوی جلال الدین محمد بلخی و خالد برمکی و یکی دوتن دیگر به این دلیل ساده که خاک افغانستان زادگاه و یا آرامگاه اینان بوده است ، بزرگداشتی بر پا گشته است . این فرو گذاشتها ، کژ اندیشیها و بد انگاریها بازهم ریشه در همان سیاست اغفال ملی و پرورش شوونیزم قبایلی داشت که هر کدام از فرهنگیان کشور به نوعی از آن آزار ها دیده و در دل خون خورده اند . اگر سلطان محمود غزنوی امپراتور توانمند کشور باری برای زمان کوتاهی از روی کینه ورزی و سخن چینی برخی از بد گویان در بار ، دست رد به سینه (شاهنامه) این اثر جاودانی زد ، تاریخ گویی یکبار دیگر آن رویداد را به دست متعصبان دربار کابل در سده بیستم و بیست و یکم تکرار کرد . در حالی که نامهای شاهنامه یی در همین آب و خاک هنوز که هنوز است به زنده گی خویش ادامه میدهند و مردم نسل اندر نسل نام فرزندان خود را از متن شاهنامه بر میگزینند . نامهایی چون : جمشید ، رستم ، بهمن ، بهرام ، هوشنگ ، اسفندیار ، آرش ، آرزو ، هما ، سهراب ، فریدون ، زریر ، زردشت ، تهمینه ، فرامرز ، کاوه ، رودابه ، سیاوش و و نام شهر هایی چون : کابل ، زابل ، بلخ ، سمنگان ، تالقان ، فاریاب ، گوزگانان ، بربرستان ، قندهار ، اندراب ، پنجشیر ، بدخشان ، شگنان ، نیمروز ، بامیان ، سیستان و نام کوهها و دریا ها چون : البرز ، هندو کوه ، جیحون ، آمو ، هیرمند ، ، دریای بست و غیره . که در سراسر شاهنامه ، این نامهای دیار کهن ما و قهرمانان آن هستند که ماجرا ها و کارنامه های مردان و زنان نام آور شاهنامه را رنگ و معنا بخشیده اند .

جای افسوس است که در بررسی و چاپ شاهنامه تلاش غربیان بیشتر از شرقیان بوده است که درین راه کار های چشمگیر و سودمند پژوهشگرانی چون : بارتولد ، نولدکه ، ژ.مول ، وولرس ، برتلس ، سرویلیام جونز ، لومسدن و دیگران سزاوار یاد آور یست و میدانیم که اینان بررسیهای بسیاری در باره ادیبان و هنر

وران خویش چون راسین ، کرنی ، شکسپیر ، ودیگران نیز انجام داده اند و سده ها کتاب و نسک در باره هر کدام آنها چاپ کرده اند که اکنون دیگر مایه و زمینه یی برای کار بیشتر میسر نیست . ولی در کشور فردوسی (کشور فردوسی میگویم . زیرا با آنکه زادگاه او آنسوی مرز قرار گرفته است ولی او در قلمرو دولت غزنوی پرورده شده و به زبان دری خراسانی شعر گفته است . در کتاب « از فردوسی بیاموزیم » از زبان استاد علی احمد کهزاد ، مورخ نامدار کشور ، میخوانیم : « افغانستان یک نام تازه و جدید است و فردوسی شاعر بزرگ و حماسه سرا از عدم استعمال آن معذور است . کلمه (افغان) به شهادت شاهنامه به عنوان عشایری سابقه هزارساله دارد - ولی اسم ترکیبی و وطن (افغانها) یعنی (افغانستان از ۱۵۰ سال تجاوز نمیکند . کسی که شاهنامه را سر تا اخیر یک دفعه مرور کرده باشد و با عقل سلیم کمی در اطاف نامهای خاص - اماکن دقت نموده باشد ، میداند که ایران فردوسی کجاست ؟ در میان این اسما یاد شده ، در شاهنامه ۹۵ در صد آن نام های نقاط مختلف افغانستان است . . . مملکت ما در تاریخ معاصر (افغانستان) در دوره اسلامی (خراسان) به طور کل و جامع در دوره های قدیم پیش از اسلام (آریانا) (ایران) یاد میشد . . . پس فردوسی مملکت (خراسان) یعنی کشور خودش - سلطان محمود زابلی شاهنشاه خودش که او را شاهنشاه ایران میخواند ، همه را خوب میشناسد و از جزئیات آن به کلی با خبر است و این یک امر طبیعی است و غیر از این طور دیگر نمیتواند باشد . . . » (۱)

و از خامهٔ پروفیسور عبدالحی حبیبی میخوانیم : « ... برای مردم افغانستان که با فردوسی خراسانی علایق کهن استوار دارند و بسا حقایق و مجعولات را در بارهٔ او غزنه و سلطان محمود شنیده اند و فردوسی هم در آن زمان از تبعهٔ دولت غزنویه بود و کتابش هم سر آمد آثار زبان دری است فرقی ندارد که فردوسی مذهباً چه بود ؟ ... فردوسی در قلمرو سیاسی و ادبی و فکری عصر سامانیان بلخی و غزنویان افغانستان پرورده شد و شاهنامه او سر آمد آثار دری این عهد است و بنابراین خود او با اثر جاویدش جز تاریخ و ادب ماست . » (۲) .

ولی با اینهمه جز چند کتاب انگشت شمار و شماری از مقاله ، در بارهٔ او و همگان او چون بیهقی و مولوی و سنایی و ناصر خسرو و ... کار جدی و پژوهشی در خور در کشور آنان ، به چشم نمی خورد . که این غفلت رفته رفته به گونه یی به از خود بیگانه گی ملی ما انجامیده است . همان سان که چسبیدن به گذشته و اتکای بیش از حد به آن زیانبار است ، بریدن و نداشتن آگاهی از آن نیز به گمراهی و بی هدفی می انجامد . ملتی می تواند راه آیندهٔ خودش را با استواری و سربلندی ببیماید که از گذشته اش و از خوب و خراب آن به روشنی آگاه باشد . زیرا راه آینده تنها و تنها از گذشته و حال میگذرد و هیچ آینده یی بدون گذشته و اکنون ، نمایی ندارد .

پس از کودتای هفت ثور که برخی از روشنفکران و استادان کشور با استفاده از وضعیت دگرگون شده و این شعار که همه ملتها و مردم کشور دارای حق و حقوق برابر فرهنگی اند و هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد ، کارهایی را روی دست گرفتند . کتابهای آموزشی به زبانهای ملی کشور دری و پشتو ، ازبکی و ترکمانی و بلوچی تالیف گردید و انجمن نویسندگان از سوی دولت پیریزی گردید . چاپ کتابها و پژوهشهای ادبی فزونی گرفت . هرچند که در این بازار کالاهای سبکمایه یی نیز پیشکش گردید که بیشترینه اهداف آوازه گرانه داشتند در راه گسترش اندیشه ها و دستورهای حزب فرمانروا ، ولی با آنهم برخی از روشنفکران و اندیشمندان به چاپ آثار خوبی دست یافتند . که می توان از آن شمار چاپ دوبارهٔ شاهنامه فردوسی ، تاریخ بیهقی ، مثنوی مولوی ، تاریخ سیستان و تاریخ بخارا را نام برد . این کتابها بیشتر از سوی کمیتهٔ دولتی طبع و نشر به ریاست آقای نورالله تالقانی (از یاران زنده یاد محمد طاهر بدخشی) و به کوشش او چاپ و نشر گردید .

باید افزود که در گذشته با سوادان و روشنفکران اگر نه به گونه گسترده، در گرده ویژه، با شاهنامه آشنا بودند. به ویژه از سالهای ۱۹۳۱ و بنیاد یافتن انجمن ادبی کابل بدینسو، مردم و با سوادان با جهان اساطیری (اساطیری) و واقعیت‌های شاهنامه، کم و بیش آشنا گشتند. چاپ کتاب «افغانستان در شاهنامه» نخستین کوشش در معرفی شاهنامه و نقش تاریخی کشور از سوی دانشمند و مورخ برجسته استاد احمد علی کهزاد بود. همچنان چاپ شاهنامه از سوی کمیته طبع و نشر و بخش آن در میان مردم دومین گام سازنده در معرفی این اثر گرانبهای ملی ما بود. سپس چاپ ترجمه کتاب «چهار مقاله» اثر محمود شیرانی هندی توسط پروفسور عبدالحی حبیبی قندهاری و چاپ کتاب «دقیقی نامه» به کوشش استاد سید مخدوم رهین (گمان می‌رود هر دو کتاب یاد شده در دوره حکومت داوود خان به چاپ رسیدند) و سپس در سال ۱۳۶۳ «تاریخ ادبیات دری» برای صنوف هشتم که در آن برای نخستین بار شاهنامه و فردوسی به گونه گسترده، در نمای کتاب آموزشی برای شاگردان مکاتب کشور چاپ گردید و در فراخنای گسترده تری به دسترس خانواده‌ها و مکاتب سپرده شد، از جمله کارهای ارزنده‌ی بودند در آن راستا. به همین گونه در سال ۱۳۶۱ به مناسبت هفته بزرگداشت فردوسی کتاب «از فردوسی بیاموزیم» (۳) که دارای بخشهایی از ویژه بیت‌های متن شاهنامه زیر نام: دیدگاه‌های فردوسی، سخنانی از دیروزیان و امروزیان در باره فردوسی و شاهنامه و معرفی فردوسی به چاپ رسید و در میان دانشجویان پخش گردید. همچنان گشایش کرسی فردوسی‌شناسی در دانشکده زبان و ادبیات از جمله تلاش‌ها و کوشش‌های نیکی بودند در راستای شناساندن شاهنامه و آفریننده اش فردوسی خراسانی. جا دارد در این باره از خدمات استاد سیدمخدوم رهین یا سپاس یاد آوری کرد که برای نخستین بار مضمون فردوسی‌شناسی را در دانشکده زبان و ادبیات - بخش دری او تدریس کرد. بنده که دانشجو بودم برای نخستین بار به دنیای راز ناک شاهنامه توسط ایشان آشنا گشتم که تاکنون آن تشنه گی، سیرابم داشته است. که میتوان گفت آن کار به گفته عربها - فتح الباب فردوسی‌شناسی در کشور بود.

دران سالها برگزاری هفته فردوسی در دانشگاه کابل کار آسانی نبود. زیرا سیاست تبعیضی علیه یزرگان ادب فارسی دری به ویژه فردوسی، دوام خود را در میان برخی از حلقه‌های متعصب درباری حفظ کرده بود. باید یاد آوری گردد که در یکی از مجالس سیمینار علمی خالد برمکی در تالار وزارت اطلاعات و فرهنگ، بنا به رسم روان که پیشنهادهایی از سوی اعضای سیمینار مبنی بر بزرگداشت از شخصیت‌های علمی - ادبی کشور برای آینده داده میشد بنده و استاد مایل هروی، پیشنهاد بزرگداشت از فردوسی را به مجلس تقدیم کردیم و جناب پروفسور حبیبی که خود گرداننده مجلس بود، آنرا یادداشت کردند و نتیجه را به مجلس آینده وا گذاشتند. در مجلس آینده آقای حبیبی آن پیشنهاد را از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به رهبری آقای عبدالمجید سر بلند، رد شده اعلام نمود. چون این روزنه بسته شد با همراهی و پایمردی گروهی از استادان دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل - بخش دری، چون زنده یاد پروفسور سرور همایون، استاد عارف پزمان، استاد بنووال، استادعین الدین نصر، استاد کامله، استاد بیرنگ کوهدامنی و استاد بهروز، موضوع را با رییس دانشگاه کابل دکتر اسدالله حبیب در میان گذاشتیم و از شکست آن برنامه از سوی وزارت فرهنگ یاد آور گردیدیم. دکتر حبیب از پیشنهاد یاد شده با خوشرویی پذیرایی نمود و گفت. دانشگاه کابل میتواند و حق دارد از آن گوهر تابنده هنر و ادب دری بزرگداشتی را سازمان دهد. همان بود که موضوع را از راه‌های دیگر و به کمک بلند پایه گان حزبی، حل

شده اعلام کرد و بدینگونه برای یک هفته در تالار کتابخانه دانشگاه کابل از فردوسی خراسانی با خوانش مقاله های پژوهشی علمی بزرگداشتی شایسته و رسمی به کار گرفته شد و نیم تنه فردوسی نیز توسط یکتن از استادان دانشکده هنر های زیبای آن زمان در آستانه دروازه دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل ساخته و نهاده شد (با افسوس نام آن استاد گرامی ، سازنده آن پیکره زیبا یادم نیست) که پس از استیلای مجاهدین بر دانشگاه کابل ندانستیم که بر سر آن تندیس زیبا چی آمد که ازان اکنون خبری و نمایی دیده نمیشود . نکته بسیار مهم و شایسته یاد آوری آن است در نشستهای آن سیمینار از جناب پروفیسور حبیبی نیز فراخوان به عمل آمده بود تا در آن حضور کارا داشته باشند . که ایشان نظربه ضعف مزاجی که عنوان کردند از دادن مقاله چشم پوشیدند ولی در عوض در یکی از نشستهای آن ، سخنرانی عالمانه و جالبی داشتند که به گفته جناب عبدالغفور پویا مدیر مجله « عرفان » برخی از گفته هایشان را بلا فاصله در یکی از شماره های مجله خود در آن سال ، به چاپ رساندند .

استاد حبیبی در جایی از سخنان خویش به موضوع جالبی اشاره کرده گفتند : « روی سخنم با شماست . (رو به جوانان) من شاهد یک واقعه بد سیاسی بوده ام که پسانها زینهای بزرگی به پیکر فرهنگ ما وارد کرد و آن بخشیدن نام (ایران) به کشور همسایه ما بود . قضیه چنان است که در دوره زعامت رضا شاه ، مکتوبی از سوی کشور فارس عنوانی دولت امانی فرستاده شد و در آن نامه از دولت افغانستان خواسته شد تا نظر خودرا در مورد گزینش واژه (ایران) به جای (فارس) که نام اصلی آن کشور بود ، ابراز بدارد و حکومت امانی بی آنکه به پیامد های آن آگاه باشد و سهم کشورما را در آن نام در نظر بگیرد ، موافقت خود را به آن گزینش اعلام کرد . من وعبدالهادی داوی و نور محمد به وزارت خارجه وقت رفتیم و اعتراض خود را در مورد آن حاتم بخشی ابراز کردیم ولی کسی سخن ما را نشنفت حالا شما جوانان وقتی به کشور های اروپایی میرویدو در سیمیناری و کنفرانسی می نشینید ، میشنوید که همه میگویند فرهنگ ایران ، ادبیات ایران ، تمدن ایران مولوی ایرانی ، سنایی ایرانی دقیقی ایرانی و غیره ، شما نمیتوانید که اعتراض کنید و بگویید نه اینها افغانستانی هستند نه ایرانی . زیرا منظور این شرقشناسان ایران بزرگ یعنی افغانستان امروز ، آسیای میانه و فارس است و نه ایران امروز . پس اعتراض شما جای ندارد ولی این برای کسانی که واقعیت تاریخی را نمیدانند هم در افغانستان و هم در خارج ، گمراهی آور است و به سود ایران امروز تمام میشود و شما جز خاموشی چیزی گفته نمیتوانید . پس ما با گزینش نام موجود کشور یعنی (افغانستان) ، در یک انزوای فرهنگی که زاده اشتباه سیاستمداران ما بود قرار گرفته ایم . »

پسانها این حقیقت را از زبان استاد احسان یار شاطر، پژوهنده نامدار ایرانی در رادیوی اروپای آزاد - رادیوی آزادی به تاریخ ۳۰ جولای سال جاری ۲۰۰۱ در برنامه (یک کتاب ، یک نویسنده) شنیدم که عین موضوع را بیان داشتند .

ایران فردوسی کجاست ؟

همان سان که میدانیم واژه (ایران) تقلیب واژه (ایریا)ی اوستایی است . این واژه در اوستا به گونه (AIRYANAM VAEJAH) آمده است . به معنای تخمه و نژاد آریایی . در زبان پهلوی اشکانی به گونه ARYN نیز آمده است . این واژه به معنی نجیب زاده و آزاده است با پسوند (ان) -

پسوندها نسبت) به معنی نجیب زاده گان و اگر (ان) پسوند مکان گرفته آید به معنای جایگاه ایرها یا ایرانیان خواهد بود.

در کتاب «اوستا» (نشر کرده شورای فرهنگی افغانستان در سویدن) به خامه پروفیسور عبدالاحمد جاوید، در باره این واژه چنین آمده است:

«این لفظ در سنسکریت آریا ورته (ARYA VARTTA) یا (ARYA VARSHA) ضبط شده است. یعنی جایگاه و چراگاه که محتملاً دامنه های شمالی هندوکش و حوزه رود آمو (اکسوس) یا (جیحون) بوده است. مارکوارت در کتاب معروف خود (ایران شهر) مینویسد: آریانم وایجو AIRANEM

VAEJO یعنی ایران وایجو یا سر زمین اصلی ایرانیان همین خوارزم است در صورتی که تا سر چشمه های زرافشان آمو دریا و سیر دریا در طول تاریخ، ایران نشین بود. از سوی دیگر آرتور کریستین سن آریا را از نام اقوام آتورس AURSS که از قرن دوم پیش از میلاد در خوارزم میزیسته اند مشتق میدانند. فرای در تاریخ ایران باستان آورده است: بسیاری از دانشمندان، سر زمین باستان ایرانیان (آریانیم وایجو) را خوارزم تشخیص داده مطابق با نام محلهای که در وندیداد ۱-۲ ذکر یافته است. دانشمند گرانقدر دکتر صفا در یکی از مقالات خود نوشته است: تاریخ داستان ایران با زنده گانی آریاییان یعنی قوم هندو ایرانی در کشور های سیر دریا (سیحون) و آمو دریا (جیحون) آغاز شده است که در فرگرد دوم وندیداد آنرا ئیرن واجه airyana vaeja نامیده اند و در جای دیگر این دفتر آمده است، آریانا در ادوار قدیم منحصر به ایران شرقی (افغانستان) اطلاق میشده است. پس بنا بر اشارات، قدیمترین نام کشور تا قرن ۴ میلادی آریانا بوده است. که در دوره ساسانی مبدل به (ایران شهر) و بعد ایران میگردد. مرزهای آن گسترش مییابد. «همانجا.

از بحث تاریخی و درستی و نادرستی این نامگذاریها میگذریم. آنچه که درین بحث مهم است، این است که واژه (ایران) هیچگاه در شاهنامه به معنا و مفهوم ایران کنونی یعنی سر زمین و کشور ایران کنونی نبوده و نیست، بلکه کشور ما را اگر نه کل کشور ایران بدانیم، بخش اساسی و بزرگ ایران باستان بوده است. چنانکه در شاهنامه فردوسی از زبان دقیقی شاعر میخوانیم:

از آنجا به بلخ اندر آمد سپاه	جهان شد ز تاراج و کشتن سپاه
نهادند سر سوی آتشکده	بران کاخ و ایوان زر آژده
همه زند و استش همی سوختند	چه پرمایه تر بود بر توختند
از ایرانیان بود هشتاد مرد	زبانیشان زبزدان پر از یاد کرد
همه پیش آتش بکشتند شان	ره بنده گی بر نوشتند شان
زخونشان بمرد آتش زردهشت	ندانم جزا جایشان جز بهشت

زنی بود گشتاسپ را هوشمند	خردمند وز بد زبانش به بند
ز آخر چمان باره یی بر نشست	به کردار ترکان میان را بیست
از ایران ره سیستان بر گرفت	ازان کارها مانده اندر شگفت
نخفتی به منزل چو بر داشتی	دو روزه به یک روزه بگذاشتی

چنین تا به نزدیک گشتاسپ شد به آگاهی درد لهراسپ شد

بدو گفت چندین چرا ماندی
خود از بلخ بامی چرا راندی
سپاهی زترکان بیامد به بلخ
که شد مردم بلخ را روز تلخ
همه بلخ پر غارت و کشتن است
ازایدر ترا روی بر گشتن است
بدو گفت گشتاسپ کین غم چراست
به یک تاختن درد وماتم چراست ؟
چو من با سپاه اند آیم زجای
همه کشور چین ندارند پای
چنین پاسخ آورد کین خود مگوی
که کاری بزرگ آمدستت به روی
شهنشاه لهراسپ را پیش بلخ
بکشتند و شد بلخ را روز تلخ . . . (۴)

دیده میشود که پس از یورش ارجاسپ تورانی به بلخ ، زن گشتاسپ شاه از بلخ به سوی سیستان نزد شوهر
میروند تا او را از آن هجوم هولناک ، آگاهی دهد . وشاهنامه بلخ را ایران میخواند . از ایران ره سیستان
بر گرفت .

همانسان که پروفیسور حبیبی اشاره کرده بودند با از دست دادن آن نام ، کشور اکنون ظاهرا از انتساب بسا
از مفاخر گذشته خویش به نوعی بی بهره و محروم مانده و در انزوای فرهنگی قرار گرفته است و این
چنانکه گفته شد زاده سیاست نادرست حکومت‌های با اداره قبایلی است که در تقریبا یک قرن گذشته بر
این خاک تسلط پیدادگرانه داشته است هر چند ملت هرگز چنین ناروایی ها را بر نتابیده و آنرا به رسمیت
نشناخته است .

جمشید شعله شاعر تخارستانی میگوید :

زادگاه پاک ما میهن آزاده گان
کنام مردان مرد ، کمینگه پر دلان
مهد نژاد بزرگ سلاله آریان
سلاله دیهیم جم ، وارث تخت کیان
همیش نقش سنان ، مه علم کاویان
زیسته مردانه وار، به دهر در هر زمان
خواه به شمشیر کین ، خواه به تاج ونگین
از گه پیشین زمان تا به دم واپسین

استاد صلاح الدین سلجوقی گفته است :

کشور گزین ، خطه برین

ملک راستین ، خاک آریان

مهد دانش و هنر فخر آسیا

و دهها و سدها تن دیگر از نویسندگان و شاعران دیروز و امروز از شکوهمندیهای آن نام بار بار یاد کرده اند . رودکی سمرقندی ، ابو شکور بلخی و فردوسی خراسانی ، عنصری بلخی و فرخی سیستانی و . . . ، ممدوحان خویش را « شاه ایران » خوانده اند و میدانیم که ممدوحان این شاعران یا در پاردریا ، بخارا و سمرقند یا غزنه و جوزجان و بلخ که از مراکز مهم سیاسی و فرهنگی خراسان دیروز و افغانستان امروز بوده اند بنیاد فرمانروایی نهاده اند نه ایران امروز .
رودکی میگوید :

شادی بوجعفر احمد بن محمد

آن مه آزاده گان و مفخر ایران

ابوشکور بلخی گفته است :

خداوند ما نوح فرخ نژاد

که بر شهر ایران بگسترد داد

فرخی سیستانی سرزمین سلطان محمود غزنوی را ایران و مردم آنرا ملت ایران میخواند :

چه روز افزون و عالی دولتست این دولت سلطان

که روز افزون بدو گشته ست ملک و ملت ایران

عنصری بلخی در قصیده یی در مدح خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود غزنوی میگوید :

دل نگهدار ای تن از دردش که دل باید ترا

تا ثنای کدخدای خسرو ایران کنی (۵)

بنا به گفته شاد روان استاد جاوید ، سعدی و حافظ هیچگاهی پادشاه فارس را پادشاه ایران نخوانده اند . حال آنکه شعرای غزنوی ، محمود و مسعود را پادشاه ایران گفته اند . « زیرا تا دوران سلسله امپراتوری ساسانیان کشور ایران کنونی را (پرشیا) مینامیده اند و تنها در دوره ساسانیان به شمول فلات شرقی آنرا (ایران) . (ایران شهر) نامیده اند . به گفته پژوهنده یی بخش شرقی امپراتوری به نام (ایران و بخش غربی و جنوبی به نام (پارس) نامیده میشده » (۶) فردوسی از شهرهای ایران که میتوان گفت تقریباً همه آن در خاک امروزی افغانستان قرار دارد ، بدین گونه یاد میکند :

هر آن شهر کز مرز ایران نهی

بگوتا کنیمش ز ترکان تهی

از آباد و ویران و هر بوم و بر

که فرمود کیخسرو دادگر

از ایران به کوه اندر آیم نخست

در غرچه گان تا در بوم بست

دگر تالقان شهر تا فاریاب

همیدون ببخش اندرون اندراب

دگر پنج شهرست تا بامیان

دگر مرز ایران و جای کیان
دگر گوزگانان فرخنده جای
نهادست نامش جهان پهلوان
دگر از در بلخ تا بدخشان
همین است ازین پادشاهی نشان
فروتر که از دشت آموی و زم
همیدون به ختلان در آید به هم
چوشنگان و چون ترمذ و ویسه گرد
بخارا و شهری که هستش به گرد
همیدون برو تا در سغد نیز
نجوید کس آن پادشاهی به چیز
و زانسوکه شد رستم نیو سوز
سپارم برو کشور نیمروز
زنزدیک اوباز خواهم سپاه
سوی باختر بر کشاییم راه
پپردازم این تا در هندوان
نداریم تاریک ازین پس روان
ز کشمیر وز کابل و قندهار
روا رو سوی سند هم زین شمار
وزین مرز پیوسته تا کوه قاف
به خسرو سپارم ابی جنگ و لاف (۷)

در استوره ها آمده است که در دوره فرمانروایی منوچهر ، آرش تیری از تخارستان به سوی توران می اندازد که برکناره جیحون فرود می آید که ازان پس آنجا را مرز ایران و توران میشناسند . هم اکنون آن جیحون استوره ها ، در تاریخ امروز ما نیز مرز کشور ما و آسیای میانه را میسازد . اگر واقعینانه و بدون سختگیری به شاهنامه نگاه کنیم چنانکه مورخ نامدار استاد احمد علی کهزاد فرموده بودند میتوانیم گفت : نود و پنج در سد نامها و سرزمینها و شهر های یاد شده ، بسته به سرزمینی است که در دوره باستان ایران ، در دوره اسلامی (خراسان) و امروز افغانستانش میخوانند . بی آنکه سهم آسیای میانه و فارس نادیده گرفته شود چه همه این سرزمینها در درازای سده های بشمار واحد فرهنگی یگانه یی بوده اند که امروزه حد و مرز جغرافیایی را چنانکه بر خیها بسیار برجسته کرده اند ، نباید در این گستره برجسته نمود و به انحصار آن پرداخت . این کار عملا به زیان فرهنگ یزرگ و غنامند ما می انجامد که از آن بیگانه گان سود خواهند برد .

پی نوشتها :

- ۱- «از فردوسی بیاموزیم» تالیف نگارنده دانشگاه کابل . عقب ۱۳۶۱ ص - ۲۰
- ۲- همانجا . ص ۲۰-۲۱
- ۳- پس از توزیع شمار اندک ، این کتاب در هفته فردوسی ، از سوی مقامات دانشگاه کابل توقیف گردید و از توزیع آن جلوگیری به عمل آمد . بنده در سال ۱۳۸۷ آخرین سفری که در کشور داشتم . چند جلد آنرا جناب پوهاند حیدری ، رییس دیپارتمنت دری از انبار دیپارتمنت یافتند و در اختیارم گذاشتند که بدین وسیله از ایشان سپاس میدارم .
- ۴- شاهنامه - چاپ مسکو .
- ۵- نمونه های آورده شده از معاصران و کلاسیکها ، از دفتر (اوستا) تالیف پروفیسور عبدالاحمد جاوید - به کوشش پروفیسور رسول رهین . چاپ شورای فرهنگی - سویدن .
- ۶- دفتر اوستا .
- ۷ - از نامه گودرز و ذکر شهر های ایران - برگرفته از کتاب « از فردوسی بیاموزیم » ص - ۹۴ .

این مقاله در سال ۱۳۸۰ در مجله « خاک » به چاپ رسیده بود که با اندک افزایشی و ویرایشی در اینجا به چاپ سپرده شد .